



2017/03/04



سید هاشم سدید

## بیایید به مسائل کمی همه جانبه تر

### و مسؤولانه تر برخورد کنیم!

پیش از این که به اصل مطلب پرداخته شود، باید بگویم که انگیزه نوشتن این یادداشت نوشته ای محترم غلام حضرت است که به دریچه ابراز نظریات پورتال ملی "آریانا افغانستان آن لاین" فرستاده و نشر شده است.



برای جلوگیری از اطاله کلام و اجتناب از امتزاج و اختلاط مطالب می خواهم مطالبی را که قابل بحث می دانم در قید شمارش درآورده بررسی کنم:

1- ممنون. ولی من آن قدر حوصله که شما فکر می کنید، در خود نمی بینم. چیزی که مرا وادار به نوشتن جواب یا تبصره می کند، این است که من تاب و توان شنیدن حرف های هوائی و بی پایه را ندارم، خصوصاً وقتی گوینده خود را اهل علم و دانش و مطالعه و یک انسان تحصیل کرده معرفی می کند. این عمل من را برخاسته از یک نوع احساس مسؤولیت نسبت به علم و دانش، نسبت به حقیقت و نسبت به مردمان کشور بینوا و فقیر افغانستان بدانید، که عمیقاً به روشن شدن و فهمیدن حقایق نیاز دارند!

2- من قبلاً خدمت شما عرض کردم که علت "پرنویسی" من کم توجهی دیگران به واقعیت های آشکار و کمیت و کیفیت نکات باریک و دقایق نظری و عملی یک نوشته است. اگر ما به اصل و جوهر مطالبی که یک مقاله نویس یا یک نویسنده مورد بحث قرار داده است توجه کنیم، فکر نکنم این شخص به پرنویسی و دراز گوئی دست بزند.

به طور مثال؛ شما محترم در مقاله اخیر تان عنوانی من به کم و بیش صد مطلب خورد و بزرگ گاهی صریح و گاهی هم با تلمیح و تعریض تماس گرفته اید، بدون این که بسیاری از این مطالب متوقف به بحث بوده باشند؛ یا بدون این که پیرامون آن مطالب توضیح کافی و لازم داده باشید و ارتباط آن را با موضوعاتی که من مطرح نموده ام تبیین کنید. تماس گرفتن به هر یک نکته در این نوشته از نظر من ضروری است. و چون مسائل متعدد و متنوع هستند و نیاز به تشریح دقیق و همه جانبه دارند، طبیعی است که تطویل و تفصیل در نوشته به وجود می آید.

در رابطه به پراکنده گوئی ها در نوشته شما حد اقل چهار افغان صاحب فرهنگ و اندیشه و تحصیل به طور تحریری به شما یادآور شده اند - اگر خوانده باشید؟ هر یک از آن مطالب، اگر دقیق و همه جانبه مورد تحلیل و بررسی قرار بگیرند، نیاز به نوشتن چندین صفحه را دارد. چه کنم؟

اگر جواب نگویم، می گوئید نزاکت ها را مراعات نمی کند، مردی بی فرهنگ و بی ادبی است و...

خوب، پرنسیپ نوشتن من همین است. اگر نوشتی تا آنجا بنویس که برای روشن ساختن مطلب لازم است!

پراکنده گوئی، حاشیه نویسی و گریز از اصل بحث متأسفانه بیشتر در میان ما افغان ها رواج دارد، دیگران از این مرحله عبور کرده اند. برخی ها هم به جایی رسیده اند که وقتی کسی "الف" بگوید، به "باء" می رسند!!!

باور کنید که در وقت نوشتن، هر قدر کوشش می کنم که نوشته را خلص تر بنویسم، موفق نمی شوم، چون برای بیان تمام و کمال همه مطالب شامل در سؤال، یا نظری که ارائه شده است، باید به همه نکته ها به اندازه و به گونه ای که نیاز است، درنگ و تأمل شود. باوجود آن طوری که دیده می شود برداشتی که لازم است و انتظار می رود از نوشته های من صورت نمی گیرد.

اینهم یکی از کمبودات فکری - فرهنگی ماست، متأسفانه، که باید رفع گردد.

چگونه؟

هر انسانی، اگر خواهان آن است که این مشکل ما رفع گردد، نظر به توانائی ها و نظر به هوش و اندازه تحصیل و خصلت های طبیعی خود، باید راهش را پیدا کند: هر کس به قدر همت خویش؛ چونان که حافظ می گفت: "... فکر هر کس به قدر همت اوست" - اگر علاقمند بدان است!

امیدوارم توجه کرده باشید که چگونه برای توضیح یک مطلب کوچک، با آن که منتهای تلاش به خرج داده شده است که به اختصار بیان شود، بیشتر از یک صفحه سیاه شده است.

3- مارکس، برحسب نوشته های متعددی بیشتر از چهل کتاب و بیشتر از پانزده هزار صفحه نوشته دارد. شما محترم چند کتاب و چند صفحه از نوشته های وی را خوانده اید؟ نگوئید که من نیازی به خواندن نوشته های وی ندارم؛ چرا که، وقتی کسی می خواهد پیرامون نظر یا اندیشه و دکتزین یک شخص و خوب و بد افکار او تبصره کند، مجبور است حد اقل 80 درصد از نوشته های او را قبلاً مطالعه نموده باشد، و بداند که او چه می گفت و چه می خواست؛ نظریات خود او را، نگفته ها و نوشته های مخالفین و موافقین او را؛ خاصتاً مخالفین و موافقین را که خود یک یا دو اثر کامل او را نخوانده اند. از جانبی مخالف هر چه نباشد، مخالف است. و موافق هم هرچه نباشد موافق است و نظر به شدت و ضعف عشق و نفرتی که به نویسندگان دارند نظریات شان نمی تواند خالی از حب و بغض یا خوش بینی یا بدبینی، گاهی بیش و گاهی کم باشد؛ مگر این که یکی، یا هر دو انسان بی طرف و مسؤول و شریف باشند.

نظر شما در مورد مارکس از روی معرفت نیست. نظری از روی معرفت است که شخص نظر دهنده موضوع یا مطلب مورد بحث را خوانده باشد و از آن اطلاع کافی داشته باشد. نظری از روی معرفت، نظری است که با استدلال و عقل به وجود آمده باشد. دلالتی که شما ارائه می کنید، دلالت روان شناسی هستند، تعلق شما به یک خانواده یا جامعه دینی، تعلق شما به یک گروه و حزب سیاسی - مذهبی که مارکسیزم را نظر به نظریات مخالف یا ضد دینی و یا نظریات خاص سیاسی - اقتصادی او مخالف اندیشه ها و یا باورهای خود می دانند. و یا ترس شما از این که با قرار گرفتن در برابر افکار مردمانی که در اکثریت قرار دارند، در معرض اعتراض آن ها قرار نگیرید؛ یا شما را در جامعه منزوی نسازند؛ و یا دست به آزار و شکنجه و... شما نزنند.

به دلالتی که از این گونه موارد منشاء می گیرند، دلالت "غیر معرفتی" می گویند که در مقابل "دلالت معرفتی" که بر بنیاد آگاهی موثق و ادله و حجت و معرفت به وجود آمده اند، قرار دارد. معرفتی که بعد از مطالعه یک نوشته یا یک کتاب، و یا نظریاتی پیرامون یک باور خاص به وجود می آید، مانند نقد یک کتاب دینی بعد از مطالعه و آشنائی کامل به آن و از روی استدلال و ارائه برهان!

این موضوع تنها به خواندن نوشته های مارکس متوقف نیست، به نظریات و افکار و نوشته های هر متفکر و ایدئولوگ، یا نظریه پرداز و فیلسوف تعلق می گیرد.

شما نوشته می کنید که مارکس فکر می کرد به کشفیات بزرگی دست یافته است [شما هم مثل کارل مارکس فکر می کنید که به کشفیات بزرگ دست یافته اید - نوشته خودتان را کاپی کرده ام]. استنباط من از نوشته شما، باز هم می گویم، این است که، اگر منظورتان از کشف کردن چیزی را که پنهان بوده نمایان ساختن باشد، شما واقعاً با افکار مارکس نا آشنا هستید، چرا که اگر با نوشته ها و افکار او آشنا می بودید، چنین حکمی در مورد او صادر نمی کردید. واقعیت این است که وقتی به بازشناسی سوسیالیزم یا افکار مارکس پرداخته شود، دیده خواهد شد که افکار و اندیشه های او از چندین اندیشمندی قبل از او، مثل افلاطون و هگل و کانت و فوئرباخ و پرودون و... و با نگاهی به منطق ارسطو شکل گرفته است. مارکس برخی از این نظریات، از جمله دیالکتیک هگل را، که به قول خودش به فرق ایستاده بود، به پا ایستاده کرد.

برای روشن شدن بهتر مطلب به بخشی از نامه مارکس که به تاریخ 5 ماه می سال 1852 عنوانی "جوزف ویدمایر" نوشته شده بود رجوع می کنیم:

«تا جایی که به من باز می گردد، امتیاز کشف وجود طبقات در جامعه کنونی و مبارزه میان آن ها به من تعلق نمی گیرد. مدت ها پیش از من مؤرخین بورژوا، توسعه تاریخی این مبارزه طبقاتی را توصیف کرده بودند، و اقتصاددانان بورژوا، اقتصاد این طبقات را. آنچه من انجام دادم و جدید بود، اثبات این موارد بود که...» همه نظریات مارکس بر همین سه نکته استوار است: اقتصاد، بورژوازی و وجود و مبارزه طبقاتی؛ سه چیزی که خود می گوید امتیاز کشف آن ها به من تعلق نمی گیرد!!

4- نظر من در باب این آرزو که همه شش [هفت و نیم یا بی شتر] میلیارد انسان دور یک مدار فکری بچرخند، به خصوص با شناختی که من از انسان کنونی دارم، قطعاً منفی است. چنین امری تا انسان خود را نشناخته است، به خود نیامده است، آرامی خود را در آرامی دیگران ندیده است و با تمام اندام ها و اعضای وجود خود درک نکرده است که روش موجوده او در قبال هموعانش انسانی و درست نیست، به هیچ وجه ممکن نیست.

هر کسی که - با اخلاق کنونی انسان - چنین انتظاری داشته باشد، مارکس باشد یا من و شما و ثورو و تولیستوی و گاندی، سخت اشتباه نموده است. چنین انسانی را با چنین اشتیاق و آرزوی من بسیار معصوم و خوش باور می دانم. اما وقتی می بینم که انسان امروز از بسا جهات با انسان دیروز تفاوت نموده است، که کم آن هم زیاد است، فردا های انسان به نظرم امیدوار کننده می رسند. بسیاری از آرزو های انسان های گذشته امروز جامه ای عمل پوشیده است. که می داند این آرزوی ما هم روزی با سر عقل آمدن انسان جامه ای عمل بیوشد! هزار سال پیش کسی تصور رفتن به ماه را نمی کرد، ولی انسان امروز کم و بیش نیم قرن قبل مؤفانده به ماه رفت و زنده برگشت و قرار است در سال 2018 حتی توریست ها را غرض سیاحت به ماه ببرند.

آیا کسی تصور چنین چیزی و چنین روزی را در گذشته ها، حتی تا سال - دو سال پیش، می توانست بکند؟ قوانین موجود بسیاری از کشور ها، از جمله کشور سویدن را در نظر بگیرید. بعد، تاریخ اجتماعی این کشور را مطالعه کنید و ببینید که انسان های صد - دو صد سال پیشتر این کشور با چه شرایطی کار و زندگی می کردند. یکبار در سویدن از یک دوست که در مرجع کارش نماینده اتحادیه کارگری بود شنیدم که اگر کارگری نتواند کار خویش را، بعد از یک دوره بایسته، به درستی انجام بدهد، صاحب کار او را نه از کار اخراج می کند و نه خودش با او در این باره

صحبت می نماید و... موضوع را به نماینده کارگران در میان می گذارد و نماینده کارگران با نفر مورد نظر صحبت می کند و می پرسد که مشکل در کجاست. در خانه مشکل دارد؟ مریض است؟ کارش زیاد است؟ از کاری که دارد خوشش نمی آید؟ خسته شده است یا... اگر خسته شده باشد، برای مدتی به رخصتی تفریحی روانش می کنند. اگر از کار موجودش دلزده شده باشد، برایش کار دیگری پیشنهاد می کنند. اگر در منزل مشکل داشته باشد، کوشش می کنند مشککش را در منزل رفع کنند و... آیا این نوع برخورد با یک کارگر صد - دو صد سال پیش در سویدن وجود داشت؟ می خواستم دو موضوع را به این ارتباط بیان کنم: اول؛ نقش اندیشه های مارکس در تدوین قوانین بسیار انسانی موجود این کشور و خیلی از کشورهای دیگر در اروپا و سائر نقاط جهان، و دوم؛ تغییراتی که در زندگی انسان کلاً در این کشور ها نسبت به گذشته به وجود آمده است.

همه این تغییرات و تبدلات، من را امیدوار می سازد به آینده بهتر انسان ها. من هیچ وقت تنها به خود و به انسان های زمان خود فکر نکرده و فکر نمی کنم. به همه انسان ها فکر می کنم؛ به آنانی که در گذشته ها زندگی را از یک زمان و مکان نا معلوم شروع کرده اند و به آنانی که در آینده ها باز هم زندگی خواهند کرد. من از جمله کسانی هستم که به نصف "پر" گیلاس توجه دارند، نه به نصف "خالی" آن. به جادو و معجزه و یک خیز بسیار بلند هم باور ندارم. به آنچه باور دارم "گذشت زمان" و تأثیر آن بر فکر و عمل و اخلاق انسان است. و در آخرین تحلیل از موضوع: فکر می کنم امیدوار بودن بهتر خواهد بود از ناامید بودن!

من وضعیت موجود انسان ها را خوشایند و انسانی نمی بینم. امید دارم این وضعیت به تدریج تغییر کند و انسانی تر شود، تا برسد به وضعیتی که همه انسان های ستوده و صاحب فضیلت در آرزوی آن هستند. مهم ترین چیز داشتن آرزوی های خوب و اخلاقی ست. خدا انسان را از بدبینی و منفی بافی در امان داشته باشد!

ادامه دارد